

پیشخوان

پاسخ به یک پرسش:

«روشنفکری دینی، لیبرال یا دینمدار؟»

دین بالیبرالیسم هرگز جمع نمی‌شود

■ علی احمدی فراهانی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود درباره میزبان دینمداری جماعت موسوم به روشنفکر دینی، دست به تحقیق زده است. نویسنده با بررسی حالات آنان که چنین لقبی

را یدک می‌کنند، نتیجه گرفته برخی تظاهرات این عده، فاقد ریشه اعتقادی لازم بوده‌است و ایشان صرفاً به این دلیل که در محیطی دینی به نقش‌آفرینی می‌پردازند، به چنین رفتاری دست زده‌اند یا می‌زنند. این پژوهش از سوی دست جهاندار امیری انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته‌است. تارنمای ناشر در یادداشتی کوتاه، اینگونه اهمیت موضوع

این کتاب را تبیین کرده‌است: «مفروض اساسی این تحقیق آن است که چار چوب مفهومی و گفتگمانی جریانبات مختلف لیبرال دینی در ایران و انشعابویون تجدیدنظرطلبی که به صورت نظری یا عملی از نظام جمهوری اسلامی جدا شده‌اند یا در آینده جدا می‌شوند، برخلاف عناوین و سفت‌های دینی به کار گرفته از سوی آنها، لیبرالی، سکولار و خارج از گفتمان دینی می‌باشد و به موازات یا در مقابل نظام جمهوری اسلامی قرار دارد. بیشتر اعضای این جریانات، به رغم ادعای الزام به قانون اساسی، مکرر اعلان می‌کنند که به برخی اصول آن از جمله اصل ولایت‌فقیه که مبنای مشروعیت، اقتدار و وجه تمایز اصلی این نظام با جمهوری‌های غیردینی است، اعتقاد ندارند و به همین سبب خارج از حوزه معتقدین به جمهوری اسلامی و در چارچوب فکری و گفتمان دیگری که همان



لیبرالیسم غربی است، قرار می‌گیرند. بر اساس ادعای ذکر شده، چارچوب، گفتمان و طرح کلی جریان‌های لیبرال دینی در ایران، مبانی، اهداف، آرمان‌ها و مسیر آنها را از پیش مشخص می‌کند و هر مفهوم، قانون و عنصر سادی و معنوی که بر اساس این گفتمان شکل بگیرد، رنگ و بوی معنایی و محتوایی آن را در خود دارد. بر اساس چارچوب ذکر شده، وقتی از توسعه، تجدد و مدرنیته صحبت می‌شود، خواسته یا ناخواسته، پیشرفت‌های مادی، معنوی، علمی و فکری دربن مدنظر قرار می‌گیرد و ارزش‌های گفتمان دینی همچون، سعادت بشری، عدالت‌خواهی و حق و حقی بودن در ذیل یک نظام دینی، جزو مشخصه‌های انسان مدرن آنها به حساب نمی‌آید. به عبارت دیگر، وقتی بنیادهای تمدن غرب از فلسفه و علم تا نظام‌های سیاسی و ارزشی آن در یک گفتمان و چارچوب فکری پذیرفته شود، اضافه‌کردن صفت دینی و تعابیر و تفاسیر مدرن و عقلی از دین، نمی‌تواند آن را از چارچوب گفتمان لیبرالی غربی جدا کند، بلکه تنها چگونگی ارتباط و تعامل با دین را به شکلی مدرن عرضه می‌کند که از صورت‌های لیبرالی صرف، کمی متمایزتر

است. جریان‌های لیبرال-دینی در ایران، در ترکیب و تلفیق ارزش‌ها و عناصر سنتی و مدرن و سکولار و دینی در نهایت یکی را بر دیگری، به عنوان مسلاک، معیار و مرجع ترجیح می‌دهند. آنها بر اساس مبانی تمدن لیبرالی غرب، یعنی انسان‌مداری، علم و عقل لیبرالی و آزادی، به تقلیل مفاهیم، اهداف و آرمان‌های دینی در جهت مدرنیته و تمدن جدید می‌پردازند. راهی که غرب‌گرایان ایرانی طی ۱۵۰ قرن اخیر به شکل کبردار و مستغفاه از مفاهیم و ظواهر دینی، در همین است که همواره در عرصه نظر و عمل با انتقاطی از مدرنیته و دین حرکت کرده و به رغم برخی همکاری‌ها با جریان‌های دینی در مقاطع حساس و استفاده از مفاهیم و ظواهر دینی، در نهایت به مبانی، ملاک‌ها و ترجیح‌های لیبرالیسم غربی رو کرده‌اند…»



پژوهشگر تاریخ معاصر ایران را به شما تقدیم می‌داریم. تذکار بیه این نکته مناسب می‌نماید که بررسی این مقوله، همچنان در دستور کار صفحه تاریخ خواهد بود.

■ قیام مسجد گوهر شاد آستان قدس رضوی(ع)

ماجرای کشتار در مسجد گوهرشاد آستان قدس رضوی(ع)، از سر فصل‌های شاخص حکومت رضاخان قلمداد می‌شود که می‌توان از درجه آن، به بررسی کارنامه نامبرده وارد شد و بدان نگر بست. در این رویداد، ما شاهد سرکوب مردم و دستگیری و تبعید گسترده علمای خراسان هستیم. بسیاری از علمای شاخص خراسان دستگیر و با شرایطی بسیار بد، با ماشین‌های نظامی به تهران منتقل می‌شوند. بعد از آن هم، بحث اعدام آنها مطرح می‌شود، هر چند نهایتاً اعدام نشدند، اما اغلب آنها به دیگر نقاط تبعید می‌شوند، مثلاً میرزا محمد آقازاده خراسانی – که فرزند آخوند خراسانی و از علمای بزرگ بود- به تهران آورده می‌شود. حضرت امام(قده) فرمودند: «دیدم آقازاده خراسانی را در تهران، با پایند و دستبند به دادگاه می‌بردند!» از این نوع برخورد‌ها، به شکل گسترده در آن زمان صورت می‌گیرد.

■ **سفر رضاخان به ترکیه**

در سفر رضاخان به ترکیه، مصطفی کمال آتاتورک از او استقبال می‌کند. همچنین در این سفر، ما شاهد خوشامدگویی ترکان عثمانی به پهلوی اول هستیم، البته آنان مزین خود بر خوردی‌ها را ابداع می‌گیرند! آزارات کوچک – که امروز در خاک ترکیه است- در آن روزگار متعلق به ایران بود، اما رضاخان طی تبادل تقریباً یک‌طرفه‌ای که با آتاتورک انجام می‌دهد، آن را به ترکیه واگذار می‌کند! البته او امتیازات دیگری نیز در دوران خود می‌دهد. از جمله در مورد رود هیرمند و اروند که متأثر از اراده انگلستان بخش‌هایی را واگذار می‌کند.

ما از آرشیوهای امریکایی اسنادی به دست آورده‌ایم که نشان می‌دهد جامعه ایران از ۱۳۱۸ تا ۱۳۳۰، آماده یک انقلاب بوده‌است! آنها در شهر یور ۲۰ ترجیح دادند رضاخان را بدارند که جامعه ایرانی نفس راحتی بکشد و بگوید: اگر چه به خاطر جنگ لطمه دیدیم، ولی لاقل شر رضاخان از سر مان کم شد! انگلیسی‌ها می‌ترسیدند که اگر رضاخان در رأس حکومت بماند، آنها نتوانند برای کمک به شوروی، از راه ایران استفاده کنند

عاریخ

تاریخ ۶۰۰۸۵۲۳



گفتاوردی در بازخوانی زمانه و کارنامه پهلوی اول

شمال کشور اشغال شده

پس تکلیف زمین‌های من چه می‌شود!

■ **غائله کشف حجاب بانوان**

رضاخان در ماجرای کشف حجاب، ابتدا مقامات نظامی و دولتی را مجبور می‌کرد با همسران‌شان در جشن‌های مربوط شرکت کنند، در حالی که برخی از این افراد، حتی سابقه پوشیدن لباس روحانیت را داشتند! مثلاً صدراالشراف که در دوره مشروطه لباس روحانیت بر تن داشت، در دوره البتّه برخی از بانوان تا حدی که مقذور بود، خارج شده، البته برخی از بانوان تا حدی از لباس روحانیت سعی می‌کردند حجاب‌شان را حفظ و این ننگ را از دامان خود پاک کنند. اگر به تصاویر جشن‌های کشف حجاب دقت کنید، می‌بینید که برخی از بانوان کلاه را تا گوش خود پایین کشیده و شال گردن هم انداخته‌اند! این بانوان به گونه‌ای مغموم در آن مجالس نشستند که مشخص است به میل خود نمی‌خواسته‌اند کشف حجاب کنند، ولی از ترس آسیب دین خود با همسرشان، مجبور به این کار شده‌اند، هر چند مجدداً بخشنامه‌ای صادر می‌شود که بانوان در این مجالس کلاه نگذارند یقه پالتو را بالا ندهند! تصویری از کشف حجاب بانوی محترمی در لرستان ثبت شده که جای تأمل بسیار دارد. چادری که این بانو بر سر داشته و تقریباً ستارالعیوب پیراهنش بوده را مأموران از سرش برداشته‌اند. بعد از آن وقتی می‌بینند که لباس مناسبی برای قضیه کشف حجاب بر تن ندارند، پالتوی یکی از نظامیان را بر تن او کرده و عکس می‌اندازند! چراکه رضاخان از حجاب زنان ایلیاتی سان می‌دید که آیا این زنان هم به مسیر به اصطلاح تمدن پیوسته‌اند یا نه؟ در سندی به جامنده از آن دوران، ماوج رضوی داده‌شود! پس از آن از او سؤال می‌کنند که اگر

رضی خواست در مسجد نماز بخواند و حجاب داشت، با او چه برخوردی داشته باشیم؟ استاندار در پاسخ می‌گوید: «حجاب ممنوع است و نمی‌تواند!» محدودیت‌ها در دوره رضاخان، هر روز بیشتر می‌شد. ما در این دوره، شاهد شکل گسترده‌ای از فشار حاکمیت بر مردم هستیم، به گونه‌ای که حتی بعضی افراد خودکشی کردند که صحنه برداشته‌شدن حجاب بانوان‌شان را نبینند! البته بعضی از دولتی‌ها هم نظیر محمدعلی فروغی با لبی خندان در جشن کشف حجاب حضور پیدا کردند.

گرچه بانوان ایرانی زیر شلاق و لگد زاندارم‌ها و نیروهای شهرتانی آن دوره از بین نرفتند، ولی به اشکال مختلف مورد آسیب و ضرب و شتم قرار گرفتند. برخی بانوان

فرزندانی که در رحم داشتند را بابت ضرب و شتم مأموران از دست دادند! رضاخان و مأمورانش، روزهای تاریکی را برای زنان ایرانی رقم زدند. معروف است که پهلوی دوم وقتی در حال خروج از تهران بود، زنان تهرانی چادرهای‌شان را از صندوق بیرون آوردند و تصنیف را زمزمه می‌کردند: «وقتی که مهتر بودی (وقتی که مهتر سفارت هلند بودی)، از حالا (که با) خفت از ایران خارج می‌شوی) بهتر بودی!».

■ **در تلاش برای از میان برداشتن روحانیت**
جالب است بدانید که حوزه علمیه قم در دوران اوج فعالیتش در دوره رضاخان، ۷۸۰ تا ۸۰۰ نفر اسناد و طلبه داشته است، اما این مقدار در پایان دوره رضاخان، به ۳۰۰ تنفّر تقلیل پیدا می‌کند! چراکه رضاخان در ایران، طرحی را تحت عنوان تقلیل عبا و ممانه به اجرا در آورده بود، بنابراین این روز، از تعداد روحانیون کم می‌شد. به معرفی دیگر این طرح آنها را مجبور می‌کرد از لباس روحانیت خارج شوند. مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج‌شیخ عبدالکریم حائری می‌دانست که انگلیس پشت این ماجراست و رضاخان کارهای نیست، با این حال مجموع این رفتارها، باعث شد مرحوم حاج‌شیخ دق کرده و از دنیا بروند! با این همه و در آن دوره، تشییع باشکوهی از ایشان صورت گرفت. از جمله شاگردان ایشان حضرت امام و مراجع بزرگی نظیر آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی، آیت‌الله‌العظمی مرعشی‌نجفی و آیت‌الله‌العظمی اراکی بودند که حوزه را صیانت کردند و در نتیجه آن، به تدریج، انقلاب اسلامی ایران رقم خورد.

■ **زمین‌خواری جنون آمیز**

در خصوص زمین‌خواری رضاخان، می‌شود ساعت‌ها سخن گفت و شاهد آثار اول، ولی نکته‌ای که باید حتماً به آن توجه داشت، سر نوشت مردمی بود که املاک‌شان از سوی رضاخان غصب می‌شد؛ جماعتی که در زندان، تبعید‌گاه‌ها و شکسجیه‌گاه‌ها از آنها پذیرایی می‌شد! کسانی هم که سر و کارشان به آنجا نمی‌افتاد نیز مجبور به بیگاری بودند! هر روستایی مجبور بود روزهایی از ماه را در مزارعی که زمانی برای خودش بسوده و حالا از نسوی رضاخان غصب شده، بیگاری کند! از یکی از نشریات ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰، نوشته شده بود که در یکی از روستاها مأموران رضاخان، بانویی باردار را مجبور به بیگاری می‌کنند. روز وضع حمل، آن بانو در محل کارش حضور پیدا نمی‌کند. مأموران او را احضار می‌کنند، علت غیبتش را جویا می‌شوند. او می‌گوید: «ترسیدم. اگر از خانه تا مزرعه بایام، در مسیر وضع حمل کم».



رضاخان در میان تنی چند از کارگران حکومت‌خویش

رضاخان راه آهن شمال به جنوب را به دستور انگلستان احداث کرد و بعد هم با افتخار گفت: «ما راه‌آهنی ایجاد کردیم که از کنار هیچ کدام از شهرهای مهم ایران عبور نمی‌کند!». به این معنی که راه آهن احداث شده، استراتژی یک است نه اقتصادی. در حالی که ایران در آن دوره، احتیاج به راه‌آهن اقتصادی داشت، چون وقتی کشور دچار قحطی و خشکسالی می‌شد، با آنکه در یک بخش آذوقه داشتیم، ولی در بخش دیگر مردم از گرسنگی می‌مردند!

مأموران دستور می‌دهند تا آن بانوی مظلوم را روی زمین خوابانده و دو مرد روی شکم او برونند! آنقدر ضربه ب‌لگد به شکم آن بانو می‌زنند که فرزند خود را همان جا از دست می‌دهد! پس از آن هم خود آن زن، به واسطه خونریزی تا عصر از دنیا می‌رود! در دوره رضاخان غیر از زندانی کردن، از این گونه صحنه‌ها فراوان رخ می‌داده است. حال زندان‌ها هم که حکایت خاص خود را داشتند.

آنقدر که رضاخان به املاک خود دلسته بود، به ایران علاقه‌ای نداشت! عباسقلی گلشائیان – که زمانی وزیر دارایی رضاخان بود- در خاطرات خود از شهریور ۲۰ با تأسّف و تعجب می‌نویسد: «جلسه‌ای با رضاخان و فرماندهان نظامی در مورد اینکه ایران اشغال شده است، داشتیم. فرماندهان نظامی گزارش دادند که کدام نقاط کشور اشغال شده است که از جمله آنها استان آذربایجان و شمال ایران بود. رضاخان از فرماندهان سؤال کرد: حال که این مناطق اشغال شده، ما همچنان در آنجا می‌توانیم اعمال حاکمیت کنیم یا نه؟ فرماندهان گفتند: خیر، آن مناطق اشغال شده و عملاً در دست اشغالگران است. در این هنگام رضاخان به جای اینکه ابراز تأسف کند که کشورم یا حتی حکومتم از دست رفت، گفت: تکلیف زمین‌های من چه می‌شود؟ این نطای که گفتید، همان مناطقی است که زمین‌های من در آنجاست.» هر چند رضاخان در نهایت مجبور شد چشم از زمین‌هایش ببوشد و برای نجات جانش، از کشور خارج شود. آن زمین‌ها هم به رفتندی، به محمدرضا پهلوی و دیگر فرزندان‌ش رسید و رضاخان به جای اینکه ابراز تأسف کند که کشورم فراموش خواهد افتاد. بعد از آن هم عملاً فرمان ترک سواخت، آموزش از نسوی نظامی‌ها تبدیل به ترک بادگان‌ها شده و هیچ مقاومتی در برابر اشغال صورت نمی‌گیرد. یک نشریه امریکایی طی مقاله‌ای، این رفتار را مسخره کرد و اسم آن را جنگ ۸۰ ساعتگیوزاشت‌البته در آن هم جنگی صورت نمی‌گیرد، تنها این مدت طول می‌کشد که متفقین از مرزها وارد کشور شوند و به تهران برسند. شما این به‌اصطلاح مقاومت را بگذارید، ۸۰ ساعتگیوزاشت‌البته هشت‌ساله ملت ایران در جنگ تحمیلی و مقاومت ۴۱ساله ایران در برابر امریکایی‌ها و فشارهایی که به کشور وارد می‌کنند. همه‌دیدند که نهایتاً ۸۰ ساعت، کشور سقوط می‌کند و ارتشی که رضاخان تدارک دیده بود و ادعا می‌کرد در مقابل بیگانگان می‌ایستد، در اولین جنگی که با بیگانه داشت، دچار فروپاشی می‌شود. فرماندهانی که ۱۷سال عشار ایران را سرکوب کردند، با اولین تیر بیگانه فرار می‌کنند! رضاخان سرلشکری دارد به نام شاه‌بختی. او بنا‌افتخار به رضاخان گزارش می‌دهد که من لشکر خود را از مقابل قوای روس که وارد کشور می‌شوند، حدود ۲۰۰ کیلومتر عقب کشیدم! رضاخانی که خودش هم اهل مقاومت نبود، به او می‌گوید: «تا قبل لشکر، همیشه ۲هزار کیلومتر از خط درگیری دوری!». فرماندهانی که در برخورد با مسرمد از هیچ جنبانی فروگذار نمی‌کردند، در مقابل بیگانه سر تعظیم خم کرده و کشور را تسلیم بیگانه کردند! نهایتاً رضاخان ترجیح می‌دهد دل بر کند و از کشور برود. ولی ابتدا به اصفهان می‌رود. در آنجا نمایندگان مجلس از او برای انتقال دارایی و اسناد امضا می‌گیرند، البته رضاخان پول و جواهرات بسیاری را همراه خود از ایران می‌برد. او پس از آنکه سلطنت را به ولیعهد می‌سپارد، به بندرعباس می‌رود، اما در این دوران، نیمه‌جنونی به او دست داده بود! طوری که با خود راه می‌رفت و می‌گفت: «علی‌حضرت، قدر قدرت، قوی شو، ای زکی!» چرا که همه چیز را از دست داده بود. علت چیست؟ چون رضاخان هیچ اتکایی به مردم نداشت و هم آنان پس از رفتن او، شادمانی کردند. شادمانی مردم، عاقبت دیکتاتوری بود که به بیگانه تکیه‌داشت و در مقابل مردم خودش ایستاد. ظرفیت‌های کشور را نابود کرد و قوای دفاعی مردمی را از بین برد و جریاناتی را که می‌توانستند مردم را برای مقابله با بیگانه بسیج کنند، منزوی کرد. آخر کار هم با یک تپیا و تلنگر بیگانه، مجبور شد فرار را بر قرار ترجیح دهد!

■ **معمای راه آهن شمال به جنوب!**

در دوره قاجار، تلاش فراوانی برای احداث راه‌آهن انجام گرفت، حتی در بعضی از مناطق مثل محمودآباد- نئور، این کار از نسوی مردم و بخش خصوصی در حال انجام بود، اما روس و انگلیس، اجازه احداث راه‌آهن را به ما نمی‌دادند. وقتی در شوروی انقلاب کمونیستی رخ داد، انگلیسی‌ها مصمم شدند در ایران و به دستت کشورمان، راه‌آهنی را احداث کنند. برای آنکه اگر روزی خواستند به شوروی حمله کنند، از آن استفاده نمایند. بهترین و راحت‌ترین راه دسترسی به مرزهای شوروی، از طریق ایران بود، بنابراین انگلیسی‌ها مصمم شدند راه‌آهن شمال به جنوب را احداث کنند. این وظیفه‌را هم به رضاخان محول کردند چراکه احمدشاه، زیر بار این کار نرفت، رضاخان این کار را انجام داد و بعد هم با افتخار گفت: «ما راه‌آهنی احداث کردیم که از کنار هیچ کدام از شهرهای مهم ایران عبور نمی‌کند!» به این معنی که راه‌آهن احداث شده استراتژیک است نه اقتصادی. در حالی که ایران آن دوره، احتیاج به راه‌آهن اقتصادی داشت، چون وقتی کشور گرسنگی می‌مردند! چراکه وسیله‌ای که به واسطه آن آذوقه را به مردم برسانیم، در اختیار نداشتیم، به همین خاطر بود که در آن دوره و پس از آن، دکتر مصدق و برخی دیگر از شخصیت‌ها، با احداث راه‌آهن شمال به جنوب مخالفت کردند. منطق مخالفان این بود که چون پول ما محدود است و از مالیات قند و شکر این راه‌آهن را می‌سازیم، بهتر است که برای ملت نفع اقتصادی داشته باشد، نه اینکه راهی بسازیم که جنبه استراتژیک داشته باشد و از کنار شهرهای مهم ما عبور نکند. کسانی که درغنه پیشرفت ایران را داشتند، بر راه‌آهن شرقی – غربی تأکید داشتند؛ راه‌آهنی که تقریباً از میرجاوه شروع می‌شد و تا مرزهای ترکیه تاووم پیدا می‌کرد؛ مسیری که تمام شهرهای مهم ایران را در برمی گرفت، ولی راه‌آهن شمال به جنوب که از بندرماه‌شهر(بندر امام خمینی فعلی) تا خلیج حسینیقلی در شمال ایران احداث شد، از کنار هیچ یک از شهرهای مهم ایران عبور نمی‌کرد. راه‌آهنی که اصلاً جنبه اقتصادی نداشت و فقط برای آنکه انگلیسی‌ها بتوانند برای حمله به شوروی از آن استفاده کنند، احداث شد، اما آنچه در عمل روی داد، عکس این بود! در آغاز جنگ جهانی دوم متفقین به این نتیجه رسیدند که باید ایران را اشغال کنند و کشورمان پل پیروزی

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۶۹۲۲

لقب گرفت. اشتباه بزرگ هیتلر این بود که بین کمونیست و امپریالیسم وحدت به وجود آورد. چرچیل می‌گفت: برای نابودی هیتلر، حتی حاضر م با شیطان هم پیمان ببندم! منظور او از شیطان، استالین بود. در هر صورت روس و انگلیس باهم پیمان می‌بندند و راه‌آهنی که برای حمله به شوروی ساخته شده بود، تبدیل به راهی می‌شود که باعث نجات شوروی از سقوط به دست آلمان هیتلری شد. در این دوره و از سوی متفقین، استفاده گسترده‌ای از کامیون‌ها و راه‌آهای ایران صورت گرفت. متفقین هیچ پولی هم بابت آن ۲میلیون ایرانی در جنگ جهانی دوم، به خاطر قحطی و بیماری‌هایی مانند تیفوس و وبا کشته شدند! بیماری‌هایی که از سوی نیروهای انگلیسی و بیگانگان، به کشور وارد شده بودند. جالب این است که ایران در آن جنگ نیز مانند جنگ جهانی اول اعلام بی‌طرفی کرده بود!

■ **خبر ورود متفقین و تارومار شدن ارتش رضاخانی!**

همانگونه که مطلعید، نیروهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ وارد ایران می‌شوند و رضاخان هم در همان لحظات اولیه حمله قصد دارد به سفارت انگلیس پناهنده شود!ا جالب این است که خود انگلیسی‌ها هم از جمله کشور‌های حمله‌کننده بودند. نکته‌ای که در ماجرای برکناری رضاخان باید به آن توجه کنیم، این است که انگلیسی‌ها نه به خاطر جنایات وی و لطماتی که به مردم ایران وارد کرد، او را برکنار کردند، بلکه آنها دیدند جامعه ایران جامعه به شدت متشنج و در آستانه انقلاب است! اما از شیوه‌های امریکایی اسنادی به دست آورده‌ایم که نشان می‌دهد جامعه ایران از ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰، آماده یک انقلاب بوده‌است! آنها ترجیح دادند رضاخان را بدارند که جامعه ایرانی نفس راحتی بکشد و بگوید: اگر چه به خاطر این جنگ لطمه دیدیم، ولی لاقل شر رضاخان از سر ما کم شد! انگلیسی‌ها می‌ترسیدند که اگر رضاخان در رأس حکومت بماند، در ایران انقلاب شود و آنها نتوانند برای کمک به شوروی، از راه ایران استفاده کنند، به همین دلیل انگلیسی‌ها ترجیح دادند رضاخان را از ایران خارج کنند، و گر نه آنها خیلی هم رضایت نداشتند که وی از اریکه قدرت به پایین کشیده شود چرا که نمی‌دانستند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. بعد از آن هم عملاً فرمان ترک سواخت، آموزش از نسوی نظامی‌ها تبدیل به ترک بادگان‌ها شده و هیچ مقاومتی در برابر اشغال صورت نمی‌گیرد. یک نشریه امریکایی طی مقاله‌ای، این رفتار را مسخره کرد و اسم آن را جنگ ۸۰ ساعتگیوزاشت‌البته در آن هم جنگی صورت نمی‌گیرد، تنها این مدت طول می‌کشد که متفقین از مرزها وارد کشور شوند و به تهران برسند. شما این به‌اصطلاح مقاومت را بگذارید، ۸۰ ساعتگیوزاشت‌البته هشت‌ساله ملت ایران در جنگ تحمیلی و مقاومت ۴۱ساله ایران در برابر امریکایی‌ها و فشارهایی که به کشور وارد می‌کنند. همه‌دیدند که نهایتاً ۸۰ ساعت، کشور سقوط می‌کند و ارتشی که رضاخان تدارک دیده بود و ادعا می‌کرد در مقابل بیگانگان می‌ایستد، در اولین جنگی که با بیگانه داشت، دچار فروپاشی می‌شود. فرماندهانی که ۱۷سال عشار ایران را سرکوب کردند، با اولین تیر بیگانه فرار می‌کنند! رضاخان سرلشکری دارد به نام شاه‌بختی. او بنا‌افتخار به رضاخان گزارش می‌دهد که من لشکر خود را از مقابل قوای روس که وارد کشور می‌شوند، حدود ۲۰۰ کیلومتر عقب کشیدم! رضاخانی که خودش هم اهل مقاومت نبود، به او می‌گوید: «تا قبل لشکر، همیشه ۲هزار کیلومتر از خط درگیری دوری!». فرماندهانی که در برخورد با مسرمد از هیچ جنبانی فروگذار نمی‌کردند، در مقابل بیگانه سر تعظیم خم کرده و کشور را تسلیم بیگانه کردند! نهایتاً رضاخان ترجیح می‌دهد دل بر کند و از کشور برود. ولی ابتدا به اصفهان می‌رود. در آنجا نمایندگان مجلس از او برای انتقال دارایی و اسناد امضا می‌گیرند، البته رضاخان پول و جواهرات بسیاری را همراه خود از ایران می‌برد. او پس از آنکه سلطنت را به ولیعهد می‌سپارد، به بندرعباس می‌رود، اما در این دوران، نیمه‌جنونی به او دست داده بود! طوری که با خود راه می‌رفت و می‌گفت: «علی‌حضرت، قدر قدرت، قوی شو، ای زکی!» چرا که همه چیز را از دست داده بود. علت چیست؟ چون رضاخان هیچ اتکایی به مردم نداشت و هم آنان پس از رفتن او، شادمانی کردند. شادمانی مردم، عاقبت دیکتاتوری بود که به بیگانه تکیه‌داشت و در مقابل مردم خودش ایستاد. ظرفیت‌های کشور را نابود کرد و قوای دفاعی مردمی را از بین برد و جریاناتی را که می‌توانستند مردم را برای مقابله با بیگانه بسیج کنند، منزوی کرد. آخر کار هم با یک تپیا و تلنگر بیگانه، مجبور شد فرار را بر قرار ترجیح دهد!